

## توسعه و دموکراسی در آفریقا

محمد حسن ایپکچی\*

بیش از یک دهه از تاثیر موج سوم دموکراسی جهانی بر قاره آفریقا می‌گذرد. این موج آفریقایی در فوریه ۱۹۹۰. مورد توجه جهانیان قرار گرفت، زمانی که حکومت آپارتاید در آفریقایی جنوبی درصدد برآمد تا کنگره ملی آفریقا را مجدداً پرآوازه نموده و نلسون ماندلا را از سه دهه زندان رهایی بخشد. فقط ۴ سال بعد از آن، هلهله خروشان مردم آفریقا چنان از ریاست جمهوری ماندلا حمایت کرد که در تاریخ دموکراسی آفریقا سابقه نداشت. و باز دیری نگذشت که جوانان نیجریه‌ای در سال ۱۹۹۹ با پایکوبی و شادی در خیابان‌ها، سقوط حکومت دیکتاتوری نظامی را جشن گرفته و حیات تازه خود را در فضایی آکنده از دموکراسی آغاز کردند<sup>(۱)</sup>... اما آیا این شور و احساسات همیشگی بود؟ این مقاله اجمالاً درصدد بررسی توسعه دموکراسی و چالش آفریقا با آن می‌باشد.

## مقدمه

«حقوق بشر با صبحانه آغاز می‌شود».<sup>۱</sup> سنگور، رئیس جمهور سنگال

دهه ۱۹۹۰ شاهد تغییرات دردناکی برای آفریقا بود. طبق برآورد سازمان ملل، ۵۴٪ مردم این قاره سالهای دهه فوق را در فقر مطلق به سر بردند. افزایش درگیری‌های داخلی پس از پایان جنگ سرد ۷/۵ میلیون پناهنده سیاسی (معادل ۳۵٪ کل آمار پناهندگان جهان) آفریقایی را به ارمغان آورد. گزارش کوفی عنان به شورای امنیت در سال ۱۹۹۸ چنین اذعان دارد که از دهه ۱۹۷۰ بیش از ۳۰ درگیری و جنگ داخلی در این قاره روی داده که از این جهت رتبه اول را در جهان داراست. تنها در سال ۱۹۹۶ تعداد ۱۴ کشور از ۵۳ کشور آفریقایی درگیر نبردهای داخلی بودند که نتیجه آن کشته شدن جمعیتی برابر با نیمی از تلفات جنگ‌های درون کشوری جهان به‌مراه بیش از هشت میلیون پناهنده سیاسی آفریقایی بود.

تحقیقات محققین نشان داد که ضعف ساختاری دولت‌های آفریقایی عامل اصلی درگیری‌های داخلی بوده و توسعه نیافتگی، جوامع آفریقایی را دچار رکود ساخت. از طرفی اگر به آفریقای بعد از استقلال سیاسی بنگریم ویژگی‌های زیر را در این قاره می‌بینیم:<sup>(۲)</sup>

۱. بی‌ثباتی شدید دولتها، حکومت‌های نظامی
۲. فساد و خودکامگی شدید
۳. درگیریهای متعدد خشونت‌آمیز و کشتارهای جمعی در آفریقا

<sup>۱</sup> اشاره به این واقعیت که مردم فقیر توان آزادی بیان را نداشته و لذا بدون رهیافت توسعه بحث از حقوق بشر (دموکراسی) بیهوده است.

۴. افزایش بیماری‌های عفونی، بدی تغذیه و مشکلات زیست محیطی و...

۵. کمبود زیر ساختارهای مهم (آموزش، خدمات و...)

اما در کنار وقایع نگران کننده فوق صحنه دیگری نیز از آفریقا بر همگان آشناست. حرکت جوامع آفریقایی بسوی دموکراسی و توسعه که شاید قریب به یک چهارم دولت‌های آفریقایی را شامل شود. رهبران اصلاح طلب که خواهان استقرار حکومت قانون بودند جذب سرمایه‌های خارجی برای توسعه را پیش درآمد "رنسانس آفریقایی" قرار دادند. افزایش نرخ باسواد، انقلاب ارتباطات، حرکت آفریقای جنوبی به نظام مردم سالاری و برگزاری انتخابات آزاد و یا ابتکار اخیر حکومت نیجریه در احیای اقتصادی و رفع فساد دولتی در غرب آفریقا آینده‌ای با ضمانت امنیتی مثبت را به ارمغان خواهد داشت.

اینک با ارائه دو تصویر گوناگون از آینده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آفریقا، سوال اصلی این است که ما در دوران ۲۵ سال آتی چه وضعیتی را برای کشورهای آفریقایی خواهیم داشت؟ از یکسو آمار فزاینده مشکلات سیاسی و اقتصادی آماج موثری برای سیر قهقرایی آفریقا نشان می‌دهد که براساس آن کشورهای آفریقایی رنگ و بوی توسعه و دموکراسی را تجربه نخواهند کرد و یا برعکس با نگرش خوش بینانه به آفریقا شاهد تحولات مهم در دموکراسی و توسعه بوده، رنسانس آفریقایی را در ربع قرن آینده نظاره‌گر خواهیم بود.

آنچه در این مقاله بدان می‌پردازیم در واقع چالش آفریقا در برابر توسعه و دموکراسی است. با توجه به اینکه برخی دولت‌ها در اجرای دموکراسی با معضلات مهمی روبرو بودند علل ناکارآمدی، بررسی و به همراه تحلیل واقعیت‌های سیاسی اجتماعی

موجود معادلات توسعه و دموکراسی مورد کنکاش قرار خواهد گرفت و رابطه جغرافیای سیاسی با جوامع این قاره مرور می‌گردد.

به طور کلی دولت‌های آفریقایی در دهه‌های پس از استقلال با بحران شدید روبرو بوده و در ربع پایانی قرن بیستم تعمیق شکاف آفریقا و کشورهای غنی مشهود بود. دو شاخص مهم توسعه‌یافتگی: تولید سرانه ناخالص داخلی و واقعی سقوط مهمی را تجربه کرد. جغرافیای سیاسی قاره آفریقا با وجود پایان حاکمیت استعمار سخت دگرگون شد و باعث گردید دولت‌ها و حکومت‌ها در آسیب‌پذیری جدی قرار گیرند.

### ساختار دولت‌های ضعیف

در دولت‌های ضعیف آفریقایی، نخبگان حاکم به سادگی فساد پذیرند و منابع کشور به نفع شخصی آنها منحرف و دولت‌ها بدون ایجاد ساختارهای سیاسی به دنبال دریافت منابع هستند که البته سیل کمک‌های خارجی به این کشورها، ضعف دولت‌ها را تشدید نمود. تسلط سیاسی نظامیان به عنوان اهرم‌های سرکوب نه تنها جز کودتا حاصلی نداشت بلکه در نتیجه وابستگی‌های مختلف در تضعیف دولت‌ها نقش بسزایی را به همراه داشت.<sup>۱</sup>

فساد دولتی بصورت سیاست‌های رانت طلبی موجب نابرابری‌های درآمدی براساس امتیازات سیاسی شده، پرداخت رشوه و ویرانگری تولیدات کشاورزی از یکسو و به پایان رساندن ذخایر ارز خارجی از طرف دیگر جزو نتایج فساد اداری بود. حکومت‌های خودکامه فردی طی فرایندی خاص طبقاتی باعث انتقال منابع بسوی طبقه حاکمه شده و

۱. طبق یک مطالعه، بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۸۱، چهل و یک کودتای نظامی در بیست و دو کشور آفریقایی رخ داده است.

ضمن بهره‌کشی از طبقات اجتماعی منابع دولتی قدرت را با خشونت به چالش کشیده و سیاست‌های رشد بازار را به سقوط می‌کشانند.

اقتصاد توسعه نیافته عامل دیگر ضعف دولت‌های آفریقایی است، اینگونه دولت‌ها در اصل مستعمرات اروپایی بوده‌اند که در نتیجه استعمارزدایی به حاکمیت دست یافته‌اند. نهادهای سیاسی شکننده و غیر مؤثر دولت‌ها، مشروعیت را زیر سوال برده و فقدان وحدت ملی و ضعف حضور در روابط بین‌المللی از آنان بازبزرگان حاشیه‌ای ساخته و ضمن بی‌نظمی، سیاست خارجی را کاملاً آسیب‌پذیر ساختند.<sup>۱</sup>

کاهش مشارکت سیاسی<sup>۲</sup> در آفریقا بخصوص در اواخر دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که خود به تشدید ضعف دولت‌ها کمک کرده ناشی از عوامل زیر بود:

۱. تمرکز قدرت
۲. منع فعالیت حزبی
۳. کنترل شدید مطبوعات
۴. کودتای نظامی
۵. ناتوانی احزاب از حمایت گسترده

سیاست تعدیل ساختاری و جهانی شدن به طور مؤثری بر شاخص‌های توسعه و دموکراسی آفریقا اثر گذارده است، جوامع آفریقایی طبق سیاست فوق دچار آسیب جدی

۱. به عنوان نمونه می‌توان به کشورهای سومالی، رواندا، لیبیا و سودان اشاره کرد.

شده‌اند.<sup>۱</sup>

ایراد اصلی به برنامه تعدیل ساختاری و تحمیل این استراتژی از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول این است که این برنامه امکان برنامه‌ریزی و سیاست‌پردازی براساس شرایط خاص کشور را از دولت‌ها می‌گیرد. در اواخر دهه ۹۰ استعمار نو با تغییر صورت برنامه تعدیل ساختاری به بهانه رشد و کاهش فقر باعث تشدید بحران مشروعیت و شورش در دولت‌های آفریقایی شد.<sup>۲</sup>

طبق نظریه "گرفیتس": "جغرافیای سیاسی به ارث گذاشته شده در آفریقا، به همان اندازه مانع توسعه مستقل آن قاره است که اقتصادها و ساختارهای سیاسی بر جای مانده از دوران استعمار"<sup>(۳)</sup>

### توسعه و دموکراسی

آفریقا مقروض‌ترین منطقه جهان و دربرگیرنده سه چهارم توسعه نیافته‌ترین کشورها و نیز پذیرای نیمی از آوارگان جهان است. آفریقا نیز بعنوان جهان سوم از توسعه نیافتگی و فقدان دموکراسی رنج می‌برد. توسعه و دموکراسی در قاره آفریقا دارای ابعاد گوناگونی است و هر چند در سال‌های اخیر برخی دولت‌های آفریقایی برای توسعه و

۱. به عنوان نمونه سال گذشته پس از سیل خامان براندازی که بخش عمده‌ای از موزامبیک را ویران کرد مجموع کمک‌های دریافتی این کشور ۴۰ میلیون دلار بود در حالیکه در همان سال ۷۰ میلیون دلار بهره بدهی‌هایش را به کشورهای ثروتمند پرداخت.

۲. در آوریل و مه ۲۰۰۰ میلادی تظاهرات گسترده‌ای در کینا به دنبال وام ۱۹۸ میلیون دلاری صندوق بین‌المللی پول جهت رفعم اقتصادی دولت روی داد و تظاهرات مشابهی طی دهه ۱۹۹۰ در چندین کشور از جمله مالاوی، نیجر، آفریقای جنوبی، بنین، الجزایر، نیجریه، اوگاندا، زئیر و زامبیا اتفاق افتاد.

دموکراسی تلاش فراوانی داشته‌اند اما بررسی چالش آفریقا در برابر این دو پدیده مسئله مهمی است. بویژه اینکه دو دهه ۸۰ و ۹۰ برای آفریقا بسیار بحرانی بود.

۳۰ میلیون بیکار ثبت نشده (۶۰٪ جمعیت)، کسری شدید تراز پرداخت دولت‌ها (۲۰/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۸) و سوء تغذیه یک چهارم جمعیت آفریقا، موفقیت‌ها را با تردید روبرو می‌سازد اما بهرحال آفریقا در آغاز هزاره سوم ویژگی خاصی دارد. به دیگر سخن، خصوصیت آفریقای زیر صحرا داشتن برگهای برنده و در عین حال موانع دموکراسی است. سال‌های پرحادثه اخیر تمایل و مطالبه آزادی و پایان گرفتن خودکامگی دیکتاتوری‌ها از سوی مردم است. اغلب دولت‌ها در دهه ۹۰ تلاش وافر را در راه دموکراسی انجام دادند اما بن‌بست‌های حاصله گویای موانع جدی در سر راه توسعه و دموکراسی است. جغرافیای سیاسی آفریقا، علل درونی و برونی را برای موانع دموکراسی قائل است.

تقسیم‌بندی‌های نامناسب جغرافیایی و سیاسی استعمار باعث شد قدرت‌های اروپایی با ایجاد مرزهای کاملاً دلخواهانه در سرزمین‌های تحت مالکیت خود، اقوام را از یکدیگر گسسته و جمعیت‌های دارای زبان واحد را از هم جدا کرده، نطفه ستیز و اختلاف را در بطن دولتهای پس از استعمار (زئیرویافرا در دهه ۶۰) ایجاد کنند. همین مسئله امروز به شکل دیگر مطرح است بویژه هنگامیکه پدیده دموکراسی را به موضوع کشمکش برانگیزی میان جمعیت‌های گوناگون تبدیل و خود باعث افزایش نگرانی می‌گردد.

واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی خاص هر کشور که خود تابعی از عوامل فرهنگی است از یکطرف و معضل برنامه‌های انطباق ساختاری دولت‌های آفریقایی تحمیلی از سوی مؤسسات مالی بین‌المللی از طرف دیگر، الزاماتی هستند که دموکراسی‌های جوان آفریقا را جهت پیگیری تحکیم سیاسی و ترمیم اقتصادی خود بدون راه گریز می‌گذارد.

یکی دیگر از موانع توسعه دموکراسی در آفریقا فرهنگ استعماری دموکراسی است که خود از نظام ارزشی غرب ناشی شده و تثبیت این نوع از دموکراسی مقاومت مشروع بومی آفریقایی را بدنبال دارد.

بهرحال موج حرکت دموکراسی در قاره آفریقا پس از سقوط دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق نتایج پیچیده‌ای به همراه داشت. در حالیکه تعداد کمی از کشورها قدرت دیکتاتوری را به نظام‌های چند حزبی تغییر دادند و در برگزاری انتخابات چند حزبی موفق بوده‌اند، اکثریت کشورهای آفریقا همچنان در سلطه قدرت دیکتاتوری قرار دارند. اوضاع سیاسی آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو، بحران شورشیان نامیبیا، تجربه دموکراسی را متأثر ساخته است. اما در قاره آفریقا جغرافیای سیاسی نشان می‌دهد که منطقه جنوب آفریقا در مقایسه با شرق و غرب آن موقعیت‌های بیشتر و بهتری در چالش با دموکراسی داشته است.<sup>۱</sup>

### تهدیدات دموکراسی در آفریقا

تهدیدات دموکراسی در آفریقا همچون: بحران اقتصادی، مشکلات اجتماعی و سیاسی، جنگ و درگیری قومی، تأثیرات جهانی شدن و فشارهای زیست محیطی به شرطی موفقیت‌های توسعه دموکراسی را نوید می‌دهد که بتوان در دهه آغازین قرن ۲۱ دست کم پنج راهکار عملی را به کار بست:

۱. اشاره به برگزاری دو دوره انتخابات آزاد ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ زامبیا که به اعتقاد ناظران سیاسی غرب نیز حکایت از حرکت مثبت دموکراسی در منطقه جنوب آفریقا دارد. آفریقای جنوبی در حال گذار به مردم سالاری چند نژادی است، انتخابات آزاد ریاست جمهوری ۱۹۹۹ و منش این کشور در کاهش تنش‌های برون‌مرزی قاره آفریقا حائز اهمیت است.



۱. تقویت اقتصادی آفریقا و اجرای سیاست کاهش فقر و بیکاری
۲. کاهش اثرات مشکلات سیاسی اجتماعی از طریق نهادینه کردن نظام‌های سیاسی با توجه به رعایت حقوق اقلیت‌ها و آزادی بیان مخالفان
۳. مدیریت بهینه در تقسیم و توزیع امکانات برابر برای آحاد جامعه
۴. طراحی و اجرای سیاست نوین مواجهه آفریقا با پدیده جهانی شدن
۵. مدیریت نظام‌مند دولتی جهت کاهش بحران، تنش و افزایش همگرایی سیاسی و امنیتی

به عقیده بنیان استقلال سیاسی آفریقا از یوغ استعمار غرب در دهه ۱۹۶۰ چنانچه کشورهای آفریقایی استقلال سیاسی داشته باشند بدنبال آن همه جوانب پیشرفت را خواهند دید همچنان که اندیشه قوام نکرومه بر این بود که: " اول استقلال سیاسی را بدست آورید و بعد همه چیز خواهد آمد. " (۴)

اما در واقعیت موانع توسعه، روند استقلال سیاسی جوامع آفریقایی را در اکثریت موارد به سطح مطلوبی از شاخص‌های توسعه نرساند. لذا دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دهه‌های شکست اقتصادی آفریقا بود. استقراض‌های کلان وام‌های خارجی آفریقا جهت توسعه اقتصادی بدلیل سیاست‌های تجاری بین‌المللی شرکت‌های استعماری، مقاومت ساختارهای اقتصادی آفریقا را تضعیف کرد. سهم آفریقای زیر صحرا از تجارت جهانی کالاهای صنعتی در ۱۹۷۰ فقط ۱/۲٪ بود که در ۱۹۸۰ به ۰/۵٪ و در ۱۹۸۹ به ۰/۴٪ کاهش یافت. سیاست‌های آزادسازی قادر به جذب سرمایه‌گذاری و بهبود توان رقابتی نبود اما نابودی کشاورزی را بدنبال داشت. مشکلات زیست محیطی چون قحطی، خشکسالی از یکسو و جنگ‌های داخلی، آشوب، شکاف‌های قومی و نسل‌کشی از طرف دیگر، اقتصاد سیاسی جدایی آفریقا از اقتصاد سیاسی جدایی آفریقا از اقتصاد نوین جهانی را نتیجه داد.

بطور کلی، منطق نظام‌مند اقتصاد نوین جهانی نقش چندانی برای اکثریت جمعیت آفریقایی در جدیدترین تقسیم کار بین‌المللی در نظر نگرفته است. تجربه‌گذار آفریقا به اقتصاد نوین جهانی این است که عدم ارتباط ساختاری در مقایسه با وابستگی خطر بیشتری دارد. سیاست‌های تعدیل ساختاری در نهایت هویت اقتصادی آفریقا را نابود نمود و در این مسیر فقط آفریقای جنوبی توانست به شاخص‌های توسعه و دموکراسی نزدیک شود.<sup>(۵)</sup>

### ضعف ساختاری توسعه

برای بررسی تجربه توسعه آفریقا عوامل چندی در ترکیبی واحد نیازمند تعمق است: شرایط خاص زمان کسب استقلال، ضعف شدید ساختار اقتصادی و اجتماعی از جمله موارد مهم قابل توجه می‌باشند. برخی جنبه‌های توسعه نیافتگی آفریقا با وجود برخی بهبودهای نسبی در دو دهه اخیر عبارتند از:

۱. گسترش بیسوادی و تأثیر آن در توسعه اقتصادی اجتماعی
۲. فقدان کمی و کیفی گروه‌های بومی یا تجربه
۳. وابستگی فراوان به صادرات محصولات اولیه دوران استعمار
۴. وسعت ناچیز بازار داخلی برای کالاهای صنعتی و ضعف عملکردی آن

موقعیت آفریقا با توجه به سایر مناطق در حال توسعه، وخیم‌تر است. آنچه در تحلیل سیاست‌های ضد توسعه آفریقا سزاوار توجه جدی است بررسی عوامل سیاسی توسعه‌ساز می‌باشد. شکنندگی دولت‌های بعد از استقلال به‌مراه تجربه استعمار نو تأثیر فراوانی بر ضد توسعه داشت.

امروزه بیش از ۱۹ کشور آفریقایی جنوب صحرا فقیرتر از نسل قبلی خود هستند و از هر دو نفر آفریقایی یک نفر در ۲۵ سال گذشته زمین خود را از دست داده و به معنای دیگر، توسعه اجتماعی دچار رکود و یا حتی شکست گردیده است.<sup>(۴)</sup> بانک جهانی در گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۱ دو دلیل توسعه نیافتگی آفریقا را در عدم موفقیت‌های توسعه ملی ناشی از سیاست‌های ملی و جایگزینی دولت به جای بازارها دانست. در عین حال ناظران مباحث توسعه بر این عقیده هستند که دریافت کمک‌های خارجی بعنوان بخشی از درآمدها، عدم هماهنگی دولت‌ها در رابطه مبادله با بازار، افزایش چشمگیر بدهی‌ها و بالاخره جنگ‌های متعدد در این قاره از جمله دیگر عوامل ضد توسعه‌ای آفریقا به شمار می‌روند.<sup>۱</sup>

### دموکراسی پایدار ( جنوب آفریقا در قرن ۲۱ )

حرکت دموکراتیکی که بدنبال سقوط شرق در سراسر آفریقا ایجاد شده منجر به نتایج مختلفی گردیده است. در حالیکه کشورهای محدودی برنامه انتقال موفق را از قدرت مطلق به نظام‌های حکومتی بهتر و حتی دومین دور انتخابات چند حزبی را پشت سر گذاشتند، در دیگر کشورها آنچه وضعیت سیاسی را روشن نمود در واقع تنش‌ها و جنگ‌های تمام عیاری بود که دولت‌های آفریقایی را با بحران‌های جدی و خطرناک روبرو ساخته بود. در جنوب آفریقا آنچه اتفاق افتاد نیز به همین شکل بود. درگیرهای آنگولا،

۱ . با توجه به میزان جمعیت، آمار مرگ و میر ناشی از جنگ در آفریقا سه برابر خاورمیانه است. در سی سال گذشته جنگ‌ها، هفت میلیون قربانی به جا گذاشته و امروزه پس از جنگ سرد، هنوز هم تهدید و مخاطره جنگ " گرم " در آفریقا باقی است. هزینه‌های صرف شده در بخش نظامی، برای کشورهای جنوب صحرائی آفریقا چهار برابر بیشتر از دیگر هزینه‌ها بود.

جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) و شورش‌های نامیبیا تجربه تاریخی دموکراسی را در آفریقا تاثیرگذار بوده‌اند. این وقایع که عمدتاً در اواخر قرن گذشته رخ داده‌اند نه تنها پیشرفت آفریقا را در حصول به آنچه برخی استقلال ثانویه سیاسی گفته‌اند دور ساخت، بلکه آمیزه‌ای از عواقب منفی ساختاری برای تولد دموکراسی پایدار در قرن فعلی را مهیا ساخت.

آنچه در منطقه جنوب آفریقا حائز کمال اهمیت است اینکه برعکس آفریقای غربی و شرقی، جنوب آفریقا فرصت واقعاً بیشتری را برای چالش با دموکراسی بدلیل ترکیب همگرایی علتهای موثر و بویژه هژمونی نقش آفریقای جنوبی در این قاره داشت.

### تعریف دموکراسی

تا زمان سقوط قدرت شرق، تعریف دموکراسی بسیار مورد بحث و جدل بود چرا که هیچ کشوری تمایل نداشت عنوان دیگری غیر از دموکراسی بر سیاست داخلی او نمایان گردد. در خصوص عباراتی چون دموکراسی آفریقایی، دموکراسی سوسیالیستی، دموکراسی لیبرال، دموکراسی راهنما، دموکراسی توسعه‌ای و دموکراسی اجماعی تاکنون مباحث مختلفی طرح گردیده اما در مقابل، کشورهای آفریقایی مدعی داشتن بهترین نوع دموکراسی‌های فوق بوده‌اند. لذا؛ با توجه به تغییرات اساسی در جغرافیای سیاسی جهان شامل سقوط اتحاد جماهیر شوروی و هژمونی قدرت امریکا و گسترش اندیشه ایدئولوژی لیبرال، تلاش بر یکسان‌سازی معنی و مفهوم دموکراسی در جهان بوده که عمدتاً در چارچوب "لیبرال" تفسیر و معنی می‌گردد. طبق نظریات هانتینگتون (۱۹۹۱)، نظام سیاسی دموکراتیک نظامی است که:

“ رهبران سیاستمدار از طریق انتخابات سالم به همراه مبارزه انتخاباتی نامزدها شاهد رأی دادن بسیار آزاد مردم و بخصوص جوانان حائز شرایط باشند. ”

لذا طبق نظریه اخیر، رقابت احزاب سیاسی، انتخابات آزاد، زمینه رشد جامعه مدنی و احترام به حقوق بشر و نهایتاً حاکمیت قانون جزو لاینفک معنی دموکراسی کامل است. اما در عین حال نظریه پردازان سیاسی دو معنی دموکراسی را برای کشورهای آفریقایی مهم دانسته‌اند: ۱- برگزاری انتخابات سالم ۲- آزادی‌های اساسی.

Dahl<sup>۱</sup> (۱۹۷۱) اعتقاد داشت به رژیم‌هایی که توانایی برگزاری انتخاباتی با امکان حضور، مبارزه و نیز پیروزی مخالفان را داشته باشند، می‌توان عنوان حکومت‌های دموکرات اطلاق کرد. دیگر اندیشمندان ضمن انتقاد از تعریف بسیار رسمی اخیر اعتقاد دارند در کنار اینگونه تعاریف باید تعارفات سیاسی را کنار گذاشت و به واقعیت دموکراسی نظر انداخت. بدین ترتیب در برگزاری انتخاباتی سالم در آفریقا رأی دهندگان را به عنوان ناظر انتخابات در نظر گرفته و حقوق شهروندان رعایت می‌شود. هر چند مدتهاست که این معنی در دولت‌های نظامی حاکم بر آفریقا مغفول مانده است.

بسیاری از دولت‌های آفریقایی در سطح رسمی خود را دموکرات می‌خوانند که البته در ظاهر امر حتی حاضر به تجدیدنظر در دموکراسی هم هستند، لیکن؛ در حقیقت امر، با بی‌میلی به این کار مبادرت می‌کنند. از اواخر دهه ۱۹۸۰ و تحت فشار کمک‌های بین‌المللی به قاره آفریقا، حکومت‌های این منطقه بصورت اصلاح یا تهیه قانون اساسی نسبت به انتقال سیاست‌های خود به وضعیت دموکراتیک اقدام کرده‌اند. هر چند صرفاً با تدوین قانون اساسی جدید یا اصلاح آن، بدون ضمانت عملی مفاد آن نمی‌توان دموکراسی

واقعی را بین آحاد مردم مشاهده کرد. در کشورهایی چون: کنیا، غنا و کامرون که رهبران این سه کشور عمدتاً خود بدون رعایت کامل معنی دموکراسی بر قدرت سیاسی تکیه زده بودند، در انتقال نوعی دموکراسی به ساختار سیاسی توفیق یافتند لیکن تمایلات و گرایش‌های اقتدارطلبی همچنان در رده رهبری تداوم داشت. اینگونه رژیم‌ها را رسماً دموکراتیک گفته اما در واقع مخالفین و احزاب سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی نداشتند. برخی کشورهای آفریقایی مانند نیجریه در ابتدا تلاش خوبی برای انتقال به دموکراسی انجام دادند ولی بعدها مجدداً اقتدارگرایی، دموکراسی را عقب راند که در نتیجه آن دموکراسی نو پا به سرعت در سال ۱۹۹۳ دوباره به الگوی قدرت‌طلبی قدیمی کشور بازگشت.

در بعضی دیگر از مناطق نظیر جنوب آفریقا نیز عوامل بسیاری تلاش دولت‌ها برای استقرار دموکراسی را نشانه رفته بود. به زعم هانتینگتون که اعتقاد دارد گذار کشورها از آزمون دو دوره انتخابات آزاد و سالم و نیز برگزاری انتخابات چند حزبی عامل وصول سیاست دولت‌ها به دموکراسی است، در مورد زامبیا که نخستین انتخابات چند حزبی خود را در سال ۱۹۹۱ برگزار نمود جریان قدرت از رهبری Kenneth Kaunda و حزب مستقل متحد ملی (UNIP) به Fredrick Chiluba و حزب حرکت بسوی دموکراسی چند حزبی (MMD) به آرامی منتقل گردید. دومین دور انتخابات با همکاری ناظران بین‌المللی در سال ۱۹۹۶ مجدداً باعث ادامه قدرت حزب (MMD) گردید. گذار زامبیا از دو دوره انتخابات و موفقیت آزمون دو دوره‌ای، توانست اعتماد جهانی را به آغاز حرکت دموکراسی در این کشور جلب نماید. در مورد بوتسوانا، که حزب حاکم دموکراتیک بوتسوانا (BDP) از طریق مبارزات انتخاباتی از زمان استقلال قدرت را در دست داشت، نه تنها رقیبی برای آن مطرح نبود بلکه انتقال قدرت نیز در این جامعه امکان‌پذیر نبود. بیشتر ناظران سیاسی را

عقیده بر اینست که نظام حکومتی بوتسوانا دموکراتیک‌تر از زامبیا است. بر این اساس، آزمون انتقال قدرت مطروحه هانتینگتون براحتی می‌تواند در واقع گمراه‌کننده مسیریابی دموکراسی حقیقی در آفریقا باشد.

دومین آزمایشی که برای ورود به مرحله دموکراسی قائل شده‌اند "آزمون بقای مداوم حکومت‌ها" است که در مورد آفریقا نمی‌توان ادعا کرد که عامل اخیر همانند فرمول مطروحه هانتینگتون بتواند پایداری دموکراسی را تضمین نماید. در برخی کشورهای آفریقایی یک حزب بیش از بیست سال قدرت را در دست داشته و هیچ اغتشاش و بحران جدی هم در بدنه سیاست جامعه رخ نداده است اما در عین حال نمی‌توان از دموکراسی پایدار سخن گفت چرا که تجربه تاریخی نشان داده رژیم‌هایی که برای مدت طولانی بر اریکه قدرت تکیه زدند کمتر حاضر به کناره‌گیری از قدرت می‌باشند. به عبارت دیگر، تمایل حزب حاکم بر تداوم قدرت همواره به معنی عدم رعایت حقوق بشر بوده و غیر دموکراتیک می‌باشد. اینگونه رژیم‌ها بدبختی آینده کشورشان را رقم می‌زنند.

علاوه بر این، براساس معیار "بقای طولانی حکومت" تقریباً تمام حکومت‌های آفریقایی در آزمایش پایداری دموکراتیک پیروز نخواهند شد. در حالی که این آزمایش برای برخی موارد ممکن است معتبر باشد، احتمالاً برای کشورهای چون بوتسوانا، موریتانی و سنگال که تأثیرات بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای را در جهت برگزاری انتخابات قانونمند و عدم تجربه آشوب سیاسی مهم کسب کرده‌اند، می‌تواند معتبر باشد.

## چالش جنوب آفریقا با دموکراسی

سنایوری اساسی که دموکراسی پایدار در جنوب آفریقا با آن مواجه می‌باشد در واقع بحران اقتصادی است. به زعم Prezeworski<sup>۱</sup>، بسیاری از دولت‌های منطقه جنوب آفریقا به استثنای سیشل، قادر نخواهند بود به دموکراسی‌های پایدار دست یابند. درآمد سرانه اغلب دولت‌های جنوب آفریقا کمتر از یک‌هزار دلار است (SADAC- 1998) البته کشورهای بوتسوانا، موریوس، نامیبیا، آفریقای جنوبی و زامبیا از این وضعیت برخوردار نیستند. درآمد پائین کشورهای آفریقایی معضل دیگری است که کشور را از نظر اقتصادی کمک‌های مالی و وام‌های خارجی وابسته می‌نماید که نتیجه آن فشار مضاعف بدهی به کشورهای صنعتی غرب خواهد بود. در کشورهایی مانند موزامبیک، مالاوی و تانزانیا که درآمد سرانه به سختی به بالای ۲۰۰ دلار می‌رسد، قروض خارجی بالا بوده و بیش از ۲۰۰ درصد تولید ناخالص ملی (GNP) است. در موزامبیک به عنوان فقیرترین کشور در جنوب آفریقا این میزان ۴۴۴ درصد می‌باشد. لذا، فقر عامل بسیار مهمی در جلوگیری از رشد دموکراسی آفریقا است. در سال ۱۹۹۵، ۳۰٪ جمعیت جنوب آفریقا فقیر بودند و جمعیت به سختی می‌تواند حتی چهل‌مین سال تولد خود را جشن بگیرد.

علاوه بر این، فقر باعث جسارت بیشتر فرصت‌طلبان نظامی آفریقا در به آشوب کشیدن اوضاع به بهانه اصلاح وضع اقتصادی است. یکی از نقشه‌های کودتاگران آفریقا معمولاً همین ترفند است. از سوی دیگر، بیکاری خود باعث گسترش جرم و جنایت می‌گردد.

۱. Adam Prezeworski، استاد علوم سیاسی دانشگاه نیویورک و مولف آثار متعدد از جمله:

دموکراسی پایدار (۱۹۹۵) سرمایه‌داری و دموکراسی اجتماعی (۱۹۸۵)



## مشکلات اجتماعی - سیاسی

به غیر از لسوتو و سوازیلند، تمام کشورهای جنوب آفریقا به علت اختلاف شدید نژادی و قومی بسیار نامتجانس هستند. در آفریقای جنوبی با وجود پیشرفت‌های مثبت سیاسی تنش‌های نژادی بخصوص بین سیاه و سفید مشاهده می‌شود. بقول Osaghae<sup>۱</sup> (۱۹۹۹)، اختلاف درونی قومی اجتماعات سیاهان همچون Tswana, Sotho, Vend در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید باعث گردید که نتوانند به تسلط قومی برسند. واقعیت اینکه، تسلط گروه‌های خاص فقط مختص آفریقای جنوبی نبوده و در کل قاره فراوان مشاهده می‌شود. یکی از احزاب مهم در بوتسوانا ساختار زبانی ۹۵٪ جمعیت را بوجود آورده است که این سیاست فرهنگی باعث رنجش اقلیت‌های Kalanga, Basarma و Kgalagadi شده که همه این اقوام فقط ۴٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. همچنین علی‌رغم وحدت اتحادیه ملی آفریقایی زیمبابوه زانو (ZANU) با اتحادیه مردمی آفریقایی زیمبابوه اندبله (ZAPU) در آوریل ۱۹۸۸، ظاهراً آمریت قدرت باشونا است. علاوه بر نمونه‌های ذکر شده، در قبایل مسلط نیز نوعی دسته‌بندی‌های نژادی مانند آنچه در قبیله شونا در زیمبابوه هست، می‌بینیم. درگیری‌های دائمی و لاینقطع در جمهوری دموکراتیک کنگو به ادعای رئیس جمهور توتسی کشور، باعث ناکامی دیگر گروه‌ها در دستیابی به منابع اقتصادی و سیاسی کشور شده است. از سوی دیگر اجتماعات قبیله‌ای در Caprivi Strip در شمال نامیبیا از زمان کسب استقلال کشور، دولت را به دلیل در حاشیه قرار دادن

۱. Eghosa Osaghae، استاد علوم سیاسی دانشگاه Transkei اهل نیجریه از جمله آثار او:

- قومیت، طبقات اجتماعی و مبارزه قدرت در لیریا
- حکومت و جامعه مدنی در آفریقا

آنها مورد انتقاد قرار داده‌اند و همه نمونه‌های فوق پاسداری دموکراتیک را در اینگونه جوامع زیر سؤال می‌برد. البته کشورهای مشابه از این اتهام تبرئه نیستند.

جوامعی که در راستای گروه‌های نژادی به بخش‌های مجزا تقسیم نشده‌اند مشکلاتی چون پیوستگی سیاسی و مذهبی باعث انسجام اجتماعی آنها خواهد شد. در کشور سوئیس دو گروه سلطنت‌طلب و اصلاح‌طلب قطب‌های سیاسی را تشکیل داده که شبیه ساختار سیاسی کشورهای است که نظام چندحزبی مشغول رقابت با هم هستند. تنش بین آنها نهایتاً با انتخابات ملی پایان می‌پذیرد. در لسوتو، تقسیم‌بندی سیاسی از طریق وابستگی به احزاب سیاسی رخ می‌دهد و تقسیم‌بندی اساسی دوگانه بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها است.

در سال ۱۹۹۸، هم‌زمان با شکل‌گیری دموکراسی نوپا در لسوتو، این کشور در ورطه‌ی درگیری‌های سیاسی افتاد که نهایتاً منجر به اعزام نیروی حافظ صلح از سوی جامعه مشترک توسعه آفریقا و مداخله آنها در مسائل امنیتی لسوتو گردید. بنابراین از ظواهر شرایط اجتماعی - سیاسی آفریقا چنین بر می‌آید که منطقه جنوب آفریقا در قرن جدید با انواع بحران‌های سیاسی روبرو است که نژاد، قبیله، مذهب و شکاف‌های سیاسی از عوامل آن محسوب می‌شوند.

## جنگ و درگیری

درگیری و خونریزی کابوس مردم آفریقا است. جنگ سخت بین اتحادیه ملی استقلال آنگولا (UNITA)، حرکت مردمی آزادی‌بخش آنگولا (MPLA)، شورشیان و حکومت (DRC) بخوبی شناخته شده است. جنگ در دیگر کشورها چون زیمبابوه، زامبیا، مالاوی و لسوتو نیز حکومت‌ها و مخالفین را در برابر هم قرار داده و هر چند تحلیل عوامل

درگیریه‌ها بسیار گسترده می‌باشد اما بقول Matlosa عوامل کلیدی شامل تلاش برای کنترل قدرت سیاسی، نزاع بر سر ادعاهای مرزی، فقدان آزادی‌های سیاسی، عدم برآورده شدن انتظارات دوران انتقال سیاسی (انتخابات سراسری) و تداوم قدرت‌های تک‌حزبی تأثیر مهمی را داشته‌اند.

آنچه در آفریقا باعث تزايد و تداوم درگیری‌های سیاسی می‌گردد، در واقع عدم اتفاق‌آرا یا اعمال تبعیض در دسترسی‌های مردم به منابع حیاتی زندگی (سیاسی و اقتصادی) است. به ویژه آنکه دولت‌های آفریقایی استعمار زده نتوانستند قانون اساسی و چارچوب خط‌مشی سیاسی مردم خود را بر طبق منابع اقتصادی و سیاسی خود تهیه و ارائه نمایند.

در همین راستا عدم برنامه‌ریزی صحیح در نحوه رقابت در وصول به این منابع خود نیز باعث تشدید مشکلات می‌گردد آنچه رئیس‌جمهور سابق کنگو (موبوتو سه سه سکو) راجع به عدم تقسیم صحیح منابع سیاسی و اقتصادی جامعه به آحاد مردم انجام و موجب بحران فزاینده در کشورش گردید نمونه‌ای از این مورد می‌باشد. حتی لورن کابیلا، جانشین او نیز درسی از تاریخ نگرفت.

### بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

نقش مراکز فوق به عنوان عامل مهم دیگر و مؤثر در مشکلات دموکراسی در آفریقا مطرح است. آفریقا بیش از ۳۴۰ میلیون دلار آمریکا بدهی خارجی دارد که عمدتاً به خاطر بدهی تقسیط و وام‌های اخذ شده از مؤسسات بین‌المللی بخصوص بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد. در جنوب آفریقا کشورهای زامبیا، موزامبیک و آنگولا بالاترین میزان بدهی مالی را دارند.

### چند پیشنهاد برای چالش جنوب آفریقا با دموکراسی

۱. تقویت مناسبات اقتصادی بویژه کاهش بیکاری و فقر
۲. تقویت ساختار نظام‌های سیاسی در جهت رعایت حقوق اقلیت‌ها و مخالفین
۳. توزیع عادلانه ثروت‌های سیاسی و اقتصادی بین احاد جامعه
۴. تدوین سیاست‌های نوین منطقه جنوب آفریقا همسو با جهانی شدن

### آفریقای جنوبی: تجزیه یا همبستگی ملی

اگر تا به حال تاریخ کشوری دوران خزان را شاهد بوده، بی‌تردید آفریقای جنوبی چنین کشوری خواهد بود. از زمان تولد آن (۱۹۱۰) تا برگزاری نخستین انتخابات آزاد در ۱۹۹۴ آفریقای جنوبی توسط اقلیتی سفیدپوست رهبری و منافع این گروه همواره نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی برتری داشته، بسیاری از سیاست‌های تبعیض‌آمیز سیاسی و اقتصادی در طول دهه‌های مختلف به مورد اجرا گذاشته شده است. از دهه ۱۹۷۰ نطفه ایستادگی آفریقای بومی در برابر این اقلیت ایجاد و سال‌های پیش از ۱۹۹۰ کمتر کسی تصور پیروزی ضد نژادپرستی را در یک فضای آرام می‌داد و توانایی مدیریت سیاسی بالای کنگره ملی آفریقا را مشغله ذهنی خود می‌ساخت. از سال ۱۹۹۴ کشور فوق مزه دموکراسی حقیقی را چشید و لاینقطع توانست رشد اقتصادی را شاهد باشد. آفریقای جنوبی با آغاز دموکراسی نوین توانست ملتی رنگین کمان را در قاره ای پیش‌روی داشته باشد. رنگین کمان یا به عبارتی دیگر حیات جمعی اقوام مختلف دور هویتی واحد، زبان مشترک و نمادهای ملی و استوار. بی‌علت هم نبود که نلسون ماندلا دموکراسی کشور خود را سالم و بی‌نقص خواند.

در سال ۱۹۹۹ دومین انتخابات دموکراتیک آفریقای جنوبی برگزار شد و حزب کنگره ملی آفریقا (ANC) مجدداً با اکثریت قاطع به پیروزی رسید و بالاخره در سومین دور انتخابات آزاد در سال ۲۰۰۴ این حزب با کسب دوسوم آرا پیروزی خود را جشن گرفت. براساس نتایج انتخابات ۱۹۹۴ مجلس، ترکیب نمایندگان در مقایسه با انتخابات ۱۹۹۹ بطوری بود که اقلیت‌های نژادی نیز در پست‌های اجرائی حزبی، مجلس و حکومت حضور داشتند.

انتخابات مجلس	آفریقایی	سفیدپوست	هندی تبار	رنگین پوست	جمع (نفر)
۱۹۹۴	۱۷۰	۴۰	۲۳	۱۹	۲۷۲
۱۹۹۹	۱۹۳	۳۱	۱۵	۲۷	۲۶۶

دومین عامل وحدت ملی و کاهش سیاست تحریک نژادی در واقع محاسبه سیاسی نژاد و قومیت در کشور است. اگر تقسیمات مهم براساس نژادهای آفریقایی، سفیدپوست، رنگین‌پوست و هندی‌تباری دیده شود، آنگاه غلبه جمعیت آفریقایی تبار (حدود ۷۷ درصد) یک حزب آفریقایی را ناچار نمی‌سازد تا برای اهداف سیاسی به مساله نژاد تاکید خاصی داشته باشد. همچنین احزاب سنتی غیر آفریقایی بومی چنانچه درصدد ایفای نقش کاربردی در سیاست‌های ملی کشور باشند انگیزه زیادی در جذب حمایت آفریقایی تبارها را دارند و اگر هم چنانچه زبان و قومیت به عنوان عناصر اصلی هویت سیاسی جامعه باشد؛ آن چنانکه حزب حاکم آپارتاید ادعا می‌کرد آفریقایی جنوبی جامعه اقلیت‌هاست؛ بنابراین محاسبات سیاسی در ایجاد مشارکت ملی و انسجام اجتماعی موثر بود. همانگونه که جدول گروه‌های زبانی در آفریقایی جنوبی نشان می‌دهد هیچیک از احزاب سیاسی با آرمان ملی نخواهد توانست از طریق تحریک قومی در کشور درصدد ایجاد هوادار قومی برای خود باشد.

## "گروههای زبانی آفریقای جنوبی، ۱۹۹۶"

گروه زبانی	میلیون نفر	درصد
Zulu	۹/۲	۲۲/۹
Xhosa	۷/۲	۱۷/۹
Afrikaans	۵/۸	۱۴/۴
Sepedi	۳/۷	۹/۲
English	۳/۵	۸/۶
Sesotho	۳/۱	۷/۷
Tsonga	۱/۸	۴/۴
Swazi	۱	۲/۵
Venda	۰/۸۸	۲/۲
Ndebele	۰/۵۸	۱/۵

مهمترین گروهها: رنگین پوستها ۲/۹ و سفیدپوستان ۲/۶ میلیون نفر

از طرفی، دگرگونیهای اقتصاد سیاسی باعث تقویت مسائل جمعیتی می شود. در حقیقت مرکز اصلی ثروت صنعتی آفریقای جنوبی در ایالت "Gauteng" که شامل شهرهای ژوهانسبورگ و پرتوریا می شود قرار دارد. این منطقه بیشترین سرمایه صنعتی کشور را در خود جای داده و نیز از نظر فراوانی جمعیت دومین رتبه را تشکیل داده و از لحاظ قومیت بیشترین تراکم و ترکیب نژادی را داراست. رشد مراکز عمده شهری از اواخر قرن نوزدهم در واقع، باعث تضعیف وفاداری قومی مهاجران شهری جدید شد و برای

نخستین بار موجب تشکیل جامعه‌ای غیرقومی مهمی گردید. لذا مرکزیت اقتصادی جامعه‌ای که متعلق به عموم مردم باشد، نقش مهمی را در همبستگی اجتماعی در کشور دارد و نه تنها عایدات و درآمدها به دیگر ایالات منتقل می‌شود، بلکه روستاهای فقیر نیز از آن بی‌بهره نمی‌مانند. اما کیپ غربی، دومین منطقه غنی کشور شاهد غلبه هیچ اجتماع قومی نبوده و جمعیت فراوانی شامل همه نوع نژاد را در خود جای داده است.

### نژاد و نابرابری

آنچه تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در آفریقای جنوبی مشهود بود حضور دو ملت آفریقایی تبار فقیر و سفیدپوست ثروتمند تحت سیاست استعماری بود لیکن پس از فرجام آپارتاید حزب کنگره ملی سیاست پرهیز از اقتصاد نژادپرستی را جزو اهداف حکومتی قرار می‌دهد. وضع قانون کار، افزایش هزینه‌های اجتماعی، سیاست‌گذاری ضد نژادپرستی در موسسات آموزشی، و اقدامات مثبت در بخش دولتی و تقویت سیاست حمایت از آفریقایی تبارها نهایتاً آفریقای جنوبی را به دوره‌ای از دموکراسی و توسعه رساند که سه دسته مردم را در خود جای دهد: سفید پوستان ثروتمند، صاحبان سرمایه آفریقایی تبار و مردم فقیر آفریقایی، همچنین در حالی که فقر نیمی از جمعیت را فراگرفته، اما از نظر سیاسی آمار جمعیت آفریقایی و سفید پوست ثروتمند تقریباً یکسان می‌نماید و اوضاع و احوال نشان می‌دهد که حتی بعضی اوقات دارایی آفریقایی تبارها از سفیدپوستان پیشی گرفته است و مضافاً اینکه، نژاد و طبقه‌بندی اجتماعی نیز به عنوان عوامل حیاتی در تقسیم جامعه محسوب نمی‌شوند.

بهرحال، مشکل اساسی قشر فقیر جمعیت آفریقایی تبار همچنان مطرح است که نتوانسته در بهبود شرایط خود نقشی داشته باشد. به راستی نابرابری در میان جامعه

آفریقایی تبار بطور سرسام آوری افزایش یافته و برای مثال، در حالیکه در سال ۱۹۷۵، درآمد بیست درصد خانوار آفریقایی دارا هشت برابر طبقات پائین تر بود، اما در سال ۱۹۹۶، شاهد سی و یک برابر شدن این اختلاف هستیم و امروز چه بسا این میزان تفاوت به چهل برابر هم رسیده باشد.

در این میان، نابرابری گسترده ای بین سفیدپوستان و آفریقایی تبارها را نیز شاهد هستیم به طوری که: در سال ۱۹۹۵، درآمد سفیدپوستان بیش از هفت برابر درآمد آفریقایی تبارو پنج برابر درآمد مردم رنگین پوست بود، واقعیتی که بعید است خیلی تغییر کند. یکی از دلایل مهم این نابرابری‌ها، معضل بیکاری در آغاز سال ۲۰۰۳ است که شامل ۳۷ درصد آفریقایی تبار، ۲۲ درصد رنگین پوست و فقط ۷ درصد سفیدپوست می‌باشد. بی‌تردید، مشکل بیکاری در جامعه امروز آفریقای جنوبی پیامد منفی سیاسی را به دنبال داشته و سیاست تبعیض مثبت یا اتخاذ تدابیری که در هر صورت به نفع محرومین آفریقایی باشد، باعث افزایش قدرت آنها از یکسو و ریسک حساسیت و مهاجرت سفیدپوستان به همراه خارج کردن سرمایه‌های خود از طرف دیگر می‌شود.<sup>(۷)</sup>

### دموکراسی در آفریقا

شاید مناسبتر این باشد که بیشتر درباره مشکلات دموکراسی در آفریقا صحبت کنیم تا مسأله دموکراسی در آفریقا چرا که مفهوم "دموکراسی آفریقایی" آنچنان در این قاره رشد نکرده است. او باسانجو، رئیس جمهور نیجریه تأکید خاصی بر اعمال مسائل اختلافی در مقوله دموکراسی در آفریقا دارد و می‌گوید:

« فرایند دموکراسی در واقع راهی است جهت نهادینه ساختن هویت فرهنگی و ترغیب وحدت ملی. نباید از دموکراسی در مسیر سیاست تجزیه و جداسازی آحاد و



گروه‌های ملت به مانند تجربه گذشته سوء استفاده کرد. بلکه بهره‌برداری از آن بهتر است با هدف انجام قوانین، اخلاقیات و عدالت صورت پذیرد. به عنوان یک ضرورت، دموکراسی باید با فرهنگ، آمال و طبیعت انسانی ملت ما هماهنگی داشته باشد. همچنین لازم است دموکراسی مطلوب در عمل اهداف عالی را بی‌اثر نکرده آن را محدود ننماید و امیدواری را به همگان هدیه نماید.»

در ادامه رئیس جمهور نیجریه با توجه به تجربیات کشورش از دموکراسی اضافه می‌نماید: «مهم اینکه نباید اجازه دهیم فرایند دموکراسی ما فساد و ظلم را در این جامعه مشروعیت بخشد. بلکه بر عکس امنیت دموکراسی باید رعایت گردد. عدالت و ویژگی‌های آن اجزاء لاینفک دموکراسی تلقی می‌شوند...»

واقع اینکه هزینه اجرای دموکراسی در جامعه ما همچون قوانین و سیاست‌های حکومتی سنگین نبوده بلکه آنچه در این راستا اهمیت بیشتری دارد وصول به وحدت، آزادی، آگاهی جمعی، ثبات، تعهد و توسعه در جامعه دموکراتیک است. به سخن دیگر، دموکراسی مؤثر خواهد توانست سوء استفاده از قدرت، فساد، ظلم و گرایش دیکتاتوری را محدود و کنترل نماید.»

او با سانجو، رئیس جمهور نیجریه از محدود رهبران آفریقایی است که درباره اخلاقیات و عدالت در مواجهه با امور سیاسی سخن می‌راند. او اعتقاد دارد:

«نخستین قدم، که در واقع وظیفه نخبگان جامعه است، تقویت و تحکیم سیاست خصوصی سازی در دولت می‌باشد. این مهم که از طریق جداسازی تجارت از امور دولتی که البته با حفظ وحدت بین مردم و حکومت و برنامه‌ریزی صحیح با توجه به رابطه دوطرفه فوق بسیار ضروری است عملی می‌باشد.»<sup>(۸)</sup>

بیان جملات بالا از سوی اوبا سانجو که تاکنون دوباره به عنوان رئیس جمهور نیجریه انتخاب گردیده است با اهمیت تلقی می‌گردد چرا که اکثریت " مردان بزرگ آفریقا " سعی خود را در استفاده بهینه از استراتژی اقتصادی و سیاسی می‌کنند که نهایتاً هیچ جبهه مخالفی نتواند در برابر قدرت آنها قد علم کند. بیم و ترس به همراه تنفر و انزجار چنین رهبرانی در آفریقا دموکراسی را خدشه‌دار کرده است. در قاره آفریقا، ثمره دموکراسی شامل تقویت سطح زندگی مطلوب مردم و جامعه می‌باشد. لذا چگونه می‌توان از رهبران نظامی دولت‌های آفریقایی انتظار داشت تا حداقل هدف دموکراسی یعنی برآورده نمودن نیازهای اولیه و حیاتی مردم خود را عملی سازند. در آغاز هزاره سوم که جهان با امیدی تمام نظاره‌گر آفریقا است، ساختار رهبری در این قاره باید توان رویارویی با دیدگان روشن جامعه بین‌الملل را داشته باشد و در مقابل بتواند دموکراسی مطلوب را به مردم خود هدیه دهد. در جامعه آفریقا قدرت‌های سیاسی وظیفه دارند با استفاده از توانمندی‌ها، ظرفیت‌ها و امکانات بالقوه مردم در جهت مدیریت و کنترل تغییرات، آنها را به مسیر " توسعه ملی " تشویق و ترغیب نمایند.

آنچه از تحلیل محتوای اندیشه اوباسانجو در خصوص دموکراسی بر می‌آید

بررسی این مقوله از دو منظر است:

۱. ایدئولوژی

۲. سیاست

دموکراسی از دیدگاه ایدئولوژی در واقع فلسفه حکومتی را شامل است که حد والایی از آزادی‌های اساسی یا حقوق شهروندی، حاکمیت قانون، حق مالکیت، تبادل آزاد آرا و اندیشه و حق انتخاب آزاد را بین گزینه‌های مختلف امور سیاسی را برای شهروندان

تدارک دیده باشد. در قاره آفریقا فرایند دموکراسی در اصلاح ساختاری خود با توجه جدی به امور ذیل می‌تواند موفق گردد:

۱. سیاست عدم تمرکز قدرت و اقتدار سیاسی
۲. استفاده از اخذ آرای مخفی
۳. نظام قضایی مستقل
۴. حمایت و دفاع از حقوق بشر
۵. احترام به حاکمیت قانون
۶. سیاست تشویق مردم به تصمیم‌گیری آزاد
۷. رفع گرفتاری‌های اولیه انسانی (گرسنگی، بی‌سوادی)

حال که کشورهای آفریقایی دهه‌هایی را از استقلال خود پشت سر گذاشته‌اند، باید سیاستی را در مسیر دموکراسی پیش بگیرند که جدایی بین دولتها و مردم از بین رفته و یکرنگی جامعه و دولت دوچندان گردد. برای نمونه، وقتی در یک جامعه آفریقایی بیشتر نگرش‌های سیاسی بر اساس اولویت قبیله‌ای، تعصب دینی، طرفداری از احزاب سیاسی و حمایت از نزدیکان و خویشاوندان باشد. رهبری در چنین جامعه‌ای راهی جز تداوم قدرت خویش نمی‌بیند و یگانه راه حل خروج جامعه فوق از بحران تقویت جامعه مدنی است. به عبارت دیگر در توسعه جامعه مدنی در آفریقا نباید صرفاً به ظاهر رأی‌گیری انتخاباتی نظر افکند بلکه درک مسئولیت این معنی از سوی آحاد جامعه اهمیت فراوانی دارد.

تجربه‌های اخیر تحول جامعه مدنی در آفریقا نشان می‌دهد که معدود کشورهای آفریقایی شامل: تانزانیا (به رهبری نایرره)، سنگال (به رهبری سنگور و دیوف)، آفریقای جنوبی (به رهبری ماندلا)، غنا (به رهبری رالینگز) و بوتسوانا (به رهبری کاماماسیر) توانستند در انجام پروسه انتقال دموکراتیک قدرت سیاسی به موفقیت نائل شوند. این در

حالی است که کشورهای زامبیا، نامیبیا، ملاوی، گابن، کنیا، زیمبابوه، توگو و آنگولا مشکلات عدیده‌ای در انتقال قدرت در مسیر دموکراتیک داشته‌اند.

روزنامه دیلی نیشن (۲۴ آوریل ۲۰۰۱) در خصوص اوضاع سیاسی در کشور زامبیا می‌نویسد: «رئیس جمهور فردریک چیلوبا به شیوه بسیار حساب شده‌ای می‌خواهد قدرت خود را پس از ده سال تداوم دهد و بار دیگر رئیس جمهور گردد. اما مردم زامبیا پس از طی سه دوره کار کمیسیون بررسی قانون اساسی نظر داده‌اند که دوره ریاست جمهوری از دو دوره تجاوز نکند و به عبارت دیگر مردم این کشور دیگر "چیلوبا" را مردی بزرگ از قاره آفریقا به حساب نمی‌آورند.» به هر حال پس از مخالفت شدید مردم زامبیا با کابینه چیلوبا و اعضای حزب او به نام حرکت برای دموکراسی چند حزبی، بالاخره او قدرت را واگذار کرده و حزب مخالف جدیدی را در کشور تشکیل داد و سپس تصمیم خود را جهت کنار کشیدن از ادامه ریاست جمهوری برای دور سوم البته با کراهت و اجبار اعلام نمود. انتخاب جانشین او به نام "Levy Mwanawasa" از طریق انتخابات مورد انتقاد شدید احزاب مخالف و ناظران ملی و بین‌المللی انتخاباتی به جهت عدم رعایت مشروط انتخابات آزاد و سالم قرار گرفت و مهمتر اینکه "چیلوبا" مطمئن بود که همچنان رئیس قدرتمند حزب حاکم (MMD) باقی خواهد ماند و خود دلیلی خواهد بود تا رئیس جمهور قدرت دیرینه "چیلوبا" را حداقل به عنوان رئیسی پوشالی بپذیرد. حال بحث بر این است که آیا Mwanawasa شخصیت رهبری خود را حفظ خواهد نمود یا خیر؟

این مقوله در آفریقا بسیار مهم است چرا که در حین تبلیغ اشاعه دموکراسی در آفریقا، عملاً رؤسای جمهور چند دوره‌ای که به ظاهر کنار رفته‌اند با نقشه و طرح بسیار زیرکانه خود صحنه سیاسی را طوری مهیا می‌کنند که حتی بعد از پایان دوران ریاست جمهوری‌شان شخصیتی با قدرت فراوان و نافذ در جامعه باشند.

آنها اغلب با توسل جستن به ترفندهای سیاسی در چنین مواقعی که اوضاع برایشان کاملاً سخت می‌شود تلاش در حفظ مقام و موقعیت سیاسی خود می‌نمایند. حتی در مورد تانزانیا که انتقال قدرت به آرامی صورت گرفت، دیدیم که "جولیوس نایرره" چگونه همچنان رئیس حزب حاکم (CCM)<sup>۱</sup> تا زمان مرگش باقی ماند. جالب اینجاست که رهبری نایرره به عنوان قدرت سیاسی قوی آفریقایی حتی در کالبد قدرت جانشینان او یعنی "علی حسن موئینی" و "امکاپا" تداوم داشت بصورتی که نقش مؤثر نامبرده در انتخاب جانشینان بعدی او بسیار مهم بود. علاوه بر این نایرره کاملاً آگاه بود که چگونه از پشت صحنه و با ظرافتی خاص امور سیاسی را رهبری کند.

مشابه همین واقعیت سیاسی در آفریقای جنوبی اتفاق افتاد، زمانی که ماندا کاملاً قدرت را به امبکی تحویل داد و در ظاهر امر نیز اصلاً به دنبال تداوم ریاست خود بر حزبی نبود و البته در مورد آفریقای جنوبی به واقع نوع شخصیت سیاسی ماندا در حدی بالا بود که نیازی به اظهار تمایل این مقوله نبود. بلکه بر عکس، ماندا به عنوان سیاستمداری سالخورده بواسطه ارتباط خاصی که با امبکی داشت ناخودآگاه نقش میانجی صلح را با حمایت کامل او بعهده داشت. او همچنین دیگر نیازی به تلاش برای گرفتن جایگاه سیاسی در دولت امبکی ندارد. دیگر کشورهایی که قدرت بطور کامل و بدون تقلب و دستکاری بر گه‌های انتخاباتی و البته با شرایط مختلف متقل گردیده عبارتند از: بوتسوانا، سنگال و زامبیا در دوران حکومت "کواندا".

کشور دیگر آفریقایی که لقب مرد بزرگ سیاسی دارد زیمبابوه نام دارد. روزنامه

"ساندی نیشن" مورخ ۲۹ - آوریل ۲۰۰۱ نوشت:

۱. Chama cha Mapinduzi

رابرت موگابه، شخصیت ملی‌گرای امروزه کشورش را با بحران بزرگی روبرو ساخته او از رهبرانی است که تمایلی به کناره‌گیری از قدرت ندارد. گرایشات قدرت مآبانه رهبر زیمبابوه با ارائه کلید مدیریت کشور به نفر بعدی خود می‌توانست دموکراسی و توسعه اقتصادی و سیاسی را به جامعه تزریق کند. به تحقیق دو نمونه از رؤسای جمهور آفریقا که توانستند به تحول دموکراسی کمک نمایند ناپرره و ماندلا بودند. امروزه نیاز به تأسیس آن نظام نوین دموکراسی در آفریقا مشاهده می‌شود که منطبق بر واقعیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با حفظ احترام به ارزشهای فرهنگی مردم باشد.

زمانی هم که عقیده "رنسانس آفریقایی" نیاز به تأکید بر جامعه مدنی را مهم دانست در واقع به این مسأله اشاره داشت که نخستین قدم این رنسانس در واقع سرمایه‌گذاری روی سنت دموکراتیک قوی آفریقایی است.

در این راستا "جامعه مدنی" در آفریقا همان سازمان‌های شهروندی غیردولتی است که اساساً با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگ جامعه برای دولت پایدار به وظایف خود عمل می‌کند و رشد و ترغیب توسعه اجتماعی و رشد اقتصادی را وجهه نظر خود قرار داده است. آنچه امروزه بواسطه فعالیت‌های جامعه مدنی در برخی جوامع آفریقایی جهت احقاق حقوق مردم رخ می‌دهد اشاره به همین مسأله دارد. آموزش و تقویت ساختار اتحادیه‌های تجاری خود یکی از این ابزار به شمار می‌رود.

بدین طریق دیگر برخی رؤسای جمهور نخواهند توانست در آرزوی تداوم دوران حکومت خود برای بار سوم و چهارم باشند. بقول "پلاتو" ما مردم آفریقا نیازمند رهبرانی مطلع و آموزش دیده هستیم.

### پیشینه دموکراسی در آفریقا

سال ۱۹۹۰ برای قاره آفریقا نقطه عطفی به لحاظ مسائل سیاسی محسوب می‌شود. از کنیا تا زئیر و از بنین تا زامبیا افزایش تقاضا برای حکومت دموکراتیک و اقتصاد آزاد دولت‌ها را بر آن داشت تا نسبت به تجدید نظر در ساختار سیاسی و اقتصادی جوامع آفریقایی اقدام نمایند. برخی از عوامل مؤثر در نیاز مردمی فوق عبارتند از:

الف: فساد سیاسی ساختار تک حزبی

ب: حاکمیت نظامی در کشورهای آفریقایی

ج: کاهش سطح زندگی.

### دموکراسی غربی - آمریکایی در آفریقا

بطور کلی کشورهای غربی بعد از پایان جنگ سرد برنامه‌های سیاسی کمکی مختلفی را در جهت ترغیب دموکراسی در آفریقا پیش گرفتند. این برنامه‌ها ضمن فعالیت بر تزریق مدل غربی دموکراسی طرح‌های آموزشی را بدین منظور در نظر گرفتند. برای نمونه، آمریکا از طریق الگوی "بیمه ملی دموکراسی" (NED) دموکراسی را در قاره آفریقا طراحی نمود و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده (USAID) و آژانس اطلاعات آمریکا تلاش فراوانی را در این مسیر از خود نشان دادند.

کشور آلمان نیز از طریق مؤسسات ذیل در جهت طراحی دموکراسی در آفریقا از

تلاش‌هایی قابل توجه به عمل آورد:

۱. The Konrad Adenauer Foundation

۲. Friedrich Ebert Foundation

۳. Friedrich Naumann Foundation

۴. Hans Seidel Stiftungen

همینطور کشورهای اسکانندیناوی از طریق سازمانهای توسعه‌ای خود حمایت از مراکز جامعه مدنی را به عنوان مؤسسات مؤثر در فرایند دموکراسی جزو برنامه‌های خود قرار دادند و مرکز بین‌المللی حقوق بشر و توسعه دموکراتیک کانادا نیز دارای برنامه‌های فعالی برای دموکراسی آفریقایی بود.

بعدها، بریتانیا با تأسیس بنیاد وست مینستر نسبت به دموکراسی در آفریقا همت نمود و بالاخره فشار بین‌المللی بر کشور ژاپن باعث شد تا برنامه‌های دموکراسی مورد نظر خود را در آفریقا پیاده نماید. هر چند برنامه‌های دموکراسی غربی روی در روی "برنامه انطباق ساختاری" آفریقا نبود لیکن سعی بر آن داشت تا همه امکانات ملی آفریقا را جهت ترغیب دموکراسی اختیار نماید. اینگونه حرکت‌ها، بطور کلی در مراکز شهری این قاره و توسط گروه‌های اجتماعی چون اتحادیه‌های تجاری، انجمن‌های حرفه‌ای، حرکت‌های دانشجویی، مراکز کلیسایی شهری، روزنامه‌نگاران و شبکه اطلاعات شهری بوقوع می‌پیوست. افزایش اعتراضات و مخالفت‌های گروه‌های اجتماعی فوق بحران‌های اجتماعی آفریقا را مثل بیکاری هدف قرار می‌داد و باعث درگیری و نابسامانی در جوامع این قاره می‌شد. کم‌کم این گونه حرکت‌ها باعث نهضت‌های ملی دموکراسی در کشورهای چوون بنین، زامبیا، کنیا، نیجر، کامرون، غنا، توگو، مالی، نیجریه، گابن، بورکینافاسو، مالاوی و ... گردید. برنامه‌های اصلاح سیاسی و نابودی مشروعیت حکومت‌های تک‌حزبی جزو نتایج اینگونه تحولات سیاسی بود.



## مؤلفه‌های دموکراسی در آفریقا

## ۱- آزادی سیاسی

وقتی بسیاری از کشورهای آفریقایی پیش از سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ مبادرت به اصلاحات سیاسی کردند، اقتدارگرایی بر تمام قاره حکومت می‌کرد. نظام‌های سیاسی هرگز به فعالیت‌های سیاسی میدان نداده یا آنها را با محدودیت شدید روبرو ساختند، در عین حال پس از دهه ۸۰ چندین کشور آفریقایی ضمن مشارکت دادن مردم در امور سیاسی بسوی نظم نوین سیاسی پیش می‌رفتند. در آن زمان تخمین زده شد که آزادی‌های مدنی بین سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲ حداقل در ۳۷ کشور از ۵۲ کشور آفریقایی رونق یافته است.

## ۲- آزادی مطبوعات و رسانه‌ها

بی‌شک فعالیت مثبت مطبوعات یکی از شرایط دموکراسی خوب تلقی می‌شود. در بسیاری از کشورهای آفریقایی، مجلات و روزنامه‌ها فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند. تقریباً نیمی از مجلات هفتگی و روزنامه‌های تانزانیا که به زبان انگلیسی و سواحیلی چاپ می‌شوند از سال ۱۹۹۵ کار خود را شروع کرده‌اند. در کنیا، بسیاری از نشریات هفتگی و ماهانه و نیز روزنامه‌ها پس از دهه ۱۹۹۰ آغاز به فعالیت کردند و در کنار آن مطبوعات بزبان بومی در کشور نیز منتشر می‌شد. در سال ۱۹۹۲ پیش‌بینی شد که ۶ کشور آفریقایی عنوان "مطبوعات آزاد" را همراه خود دارند. اما در این میان برخی کشورهای آفریقایی نسبت به اصلاح قانون آزادی مطبوعات اقدام نکرده و لذا می‌توان شاهد تداوم کنترل مطبوعات در اینگونه کشورها بود. در کنیا، دولت با توسل به قانون امنیت عمومی، برخی مجلات تحریک‌آمیز سیاسی را تعطیل نمود و نویسندگان مطالب انتقادی علیه دولت نیز

دستگیر و محاکمه شدند و اخیراً تلاش گردیده تا لایحه رسانه‌ها در مجلس به تصویب برسد تا بتوانند ساختار مطبوعات را در کشور قانونمند سازند. وضعیت مشابهی در زامبیا رخ داد. رئیس‌جمهور این کشور "چیلوبا" برخی روزنامه‌ها را تعطیل نمود.

اما وضعیت رسانه‌ها در روستاهای آفریقا به کلی متفاوت بوده چرا که بیشتر روستائیان از رادیو استفاده می‌کنند. متأسفانه در آفریقا رسانه‌های الکترونیکی بیش از مطبوعات تحت کنترل دولت هستند. بیشتر ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون آفریقا وابسته به دولت بوده و سخن‌گوی حکومت می‌باشند. برای نمونه در زیمبابوه، موگابه سیاست جلوگیری از پخش و اشاعه سخن مخالفان را پیاده کرده است.

در کنیا نیز تقریباً وضع بدین منوال است و فقط حزب حاکم بر رسانه‌های دولتی تسلط دارد. البته دولت‌های معدودی در آفریقا به ایستگاه‌های خصوصی رادیو اجازه فعالیت داده‌اند (مالی، بورکینافاسو، اوگاندا) و در مقابل اکثر دولت‌های آفریقا تحت شرایط بسیار سختی اجازه تأسیس کانال خصوصی را به رادیو و تلویزیون می‌دهند.

برای نمونه در کشور کنیا تا پایان سال ۱۹۹۵ شصت مورد درخواست تأسیس ایستگاه رادیو و تلویزیون از دولت تقاضا شده بود که بالاخره فقط تقاضای شصت و یکم در سال ۱۹۹۶ مورد پذیرش قرار گرفت که طی آن درخواست و تحت شرایطی خاص، به تأسیس ایستگاه رادیویی اجازه دولتی اعطاء گردید.

اما کنترل سیاسی مطبوعات آفریقا در دوران فعلی نیز همچنان به رغم تبلیغات دموکراسی در آفریقا ادامه دارد. برای نمونه روزنامه "میل گاردین" آفریقا در خرداد ماه ۱۳۸۴ بدلیل چاپ سرمقاله علیه حزب حاکم (دریافت رشوه از شرکت نفتی) تعطیل شد و یا در تیرماه دو روزنامه نگار چادی به علت چاپ مطالبی علیه رئیس‌جمهور در یکی از هفته‌نامه‌ها دستگیر شده و مورد بازجویی قرار گرفتند. برخی اوقات نیز تعطیلی و کنترل

مطبوعات یا رسانه‌های تصویری بعد فراملی می‌گیرد. در جریان حادثه اخیر سقوط هلی‌کوپتر حامل جان گارانگ معاون رئیس جمهور سودان و بدنبال پخش خبر تحلیلی ماجرای فوق توسط رادیو KFM اوگاندا که حادثه را عمدی خوانده بود دولت اوگاندا ایستگاه رادیویی فوق را تعطیل نمود که بلافاصله مورد اعتراض احزاب مخالف، گروه‌های رسانه‌ای و انجمن مطبوعات اوگاندا قرار گرفت.<sup>۱</sup>

### ۳- آزادی بیان عقیده

در حکومت‌های تک‌حزبی و یا نظامی آفریقایی مسأله آزادی بیان همواره بحران‌ساز بوده است. از دهه ۱۹۹۰ پیشرفت‌های مثبتی بدنبال سیاست چندحزبی جهت آزادی بیان عقیده در کشورهای آفریقایی رخ داده است.

برای مثال، کواندا، رئیس جمهور زامبیا با اعلام عفو عمومی برای زندانیان سیاسی طی جریان انتخابات ۱۹۹۱، و یا دستور رابرت موگابه، رئیس جمهور زیمبابوه، در خصوص عفو کلیه زندانیان سیاسی در سال ۱۹۹۰ تلاش در این مسیر بود. دانیل آراپ موئی، رئیس جمهور سابق کنیا در حمایت از سیاست توسعه چندحزبی گام‌های مؤثری را در زمینه عفو مخالفان برداشت. اما در بعضی کشورها داستان بر عکس است. برای نمونه، "باندا" رئیس جمهور سابق مالاوی، و یا در کامرون و ساحل عاج دولت با محکوم و زندانی کردن منتقدان محدودیت‌هایی را در روند دموکراسی ایجاد نمودند.

### ۴- انتخابات چندحزبی

در ماه مارس ۲۰۰۰، دوران چهل سال حاکمیت حزب سوسیالیست سنگال بواسطه انتخابات آزاد به پایان رسید. "Abodoulaye Wade" رئیس حزب دموکراتیک

با کنار نهادن "Abdou Diouf" که بمدت ۱۸ سال زمام امور را پس از "Senghor" بعهدده داشت (سال ۱۹۸۱) خود رئیس جمهور گردید. Diouf پس از شکست در انتخابات طی ارسال پیام تبریکی در واقع نشان داد که بوی دموکراسی به آفریقا رسیده است. در برخی کشورهای آفریقایی هر چند سیاست چندحزبی سالهاست آغاز به فعالیت کرده لیکن مبارزه عادلانه بین احزاب در دوران انتخاباتی در همه کشورها مشاهده نمی‌شود و لذا در این موارد ناظران ملی و بین‌المللی انتخابات وارد صحنه می‌شوند تا انتخابات در سلامت برگزار گردد. کشورهای غنا، کنیا، تانزانیا و اوگاندا از جمله این کشورها به شمار می‌روند.

اما در کشورهای چندحزبی، آنچه به عنوان مشکل مضاعف دیده می‌شود اینکه حزب حاکم از کلیه امکانات دولتی جهت انتخابات استفاده می‌کنند در حالیکه دیگر احزاب سیاسی مخالف چنین امکانی را ندارند که برای نمونه می‌توان به سیاست‌های حزب حاکم "کانو" در استفاده از بودجه هنگفت مالی برای انتخابات سال ۱۹۹۲ آنها بدون نظر مجلس اشاره کرد و یا به سیاست‌های حزب کانو که با نفوذی که در مجلس داشت روش‌هایی را پیش گرفت که نهایتاً باعث پیروزی خود در جریان انتخابات مجلس و انتخاب فرمانداران ایالتی گردید.

### ۵- نظام‌های سیاسی چندحزبی

تعداد قابل توجهی از کشورهای آفریقایی سیاست چندحزبی را در راستای اصلاحات سیاسی بکار انداختند تا تغییر رژیم‌های مستبد را به حکومت‌های دموکراتیک نظاره‌گر باشند.

انجام رفراندوم‌های ملی همچون مالاوی و تانزانیا باعث کنار رفتن نظام‌های حکومتی تک‌حزبی گردید که پدیده فوق بصورت اصلاح قانون اساسی (زامبیا و کنیا) و کنفرانس‌های ملی (بنین و مالی) نیز روی داد. آنچه ضروری است اینکه احزاب سیاسی پس از برگزاری انتخابات سراسری اقدام به تأسیس و توسعه مؤسسات دموکراتیک می‌کنند. از سوی دیگر در جریان سیاست چندحزبی در کشورهای آفریقایی در بسیاری موارد حزب حاکم تصمیم به اجرای سیاست‌هایی می‌گیرد که چه بسا معنی تداوم سیاست تک‌حزبی را بدهد مانند سیاست ارضی رابرت موگابه رئیس‌جمهور زیمبابوه علیه سفیدپوستان مقیم آن کشور.

مسئله دیگر قابل ملاحظه در آفریقا اینکه رؤسای جمهور منتخب هر چند میل به تقویت سیاست چندحزبی دارند اما در عمل چنان قدرت را در حیطه میدان سیاست خود در دست می‌گیرند که بقیه احزاب مخالف فاقد قدرت خواهند بود. نمونه چنین سیاستی را در زامبیا بعد از روی کار آمد چیلوبا در سال ۱۹۹۶ شاهد بودیم که چگونه در دوران حکومت خود قدرت را در دست داشت.

علاوه بر عامل دخالت حکومت در نظام چندحزبی آفریقا، ضعف احزاب سیاسی خود مقوله بحران‌زای دیگری در توسعه دموکراسی آفریقایی است. بسیاری از احزاب در آفریقا حرفه‌ای نیستند چه احزاب جدید و یا احزاب قدیمی هر یک دچار ضعف‌های ساختار هستند. هوس قدرت‌طلبی و رسیدن به اهداف سودجویانه احزاب سیاسی آنها را از توجه جدی به مشکلات جامعه دور می‌سازد. شخصیت‌های قدرت‌طلب و دخالت روابط قبیله‌ای در میان احزاب سیاسی مشکلات فراوانی را ایجاد می‌کند.

برخی از رؤسای جمهور آفریقا در عین پذیرش سیاست چندحزبی، سعی بر آن داشتند تا در عمل بنوعی چیرگی حزب حاکم را نشان دهند و آن را دموکراسی تمام عیار

بدانند. دانیل آراپ موئی، رئیس جمهور سابق کنیا در اثر خود بنام "آفریقا به کدام راه می‌رود؟" می‌گوید:

«از زمانی که رئیس جمهور شده‌ام، سه دوره انتخابات سراسری برگزار گردید که هر یک دموکراسی ما را افزوده است. اما وقتی از دموکراسی صحبت به میان می‌آوریم نباید تصور کنیم فقط معدود کشورهای آفریقایی دموکراسی دارند. ما تصمیم گرفتیم در کنیا دموکراسی تک حزبی را که نظامی ایده‌آل برای جامعه می‌باشد اختیار کنیم. جدای از مباحث نظری، مهم اینکه دموکراسی ما نتایجی خوب برای مردم داشته باشد.»<sup>(۹)</sup>

## ۶- اصلاحات ساختاری

هر چند بسیاری از کشورهای آفریقایی در ترمیم امور سیاسی تلاش کرده‌اند اما در برخی موارد نیز با مشکلاتی چند روبرو هستیم. در بعضی نمونه‌ها دموکراسی نتیجه کاملی به همراه نداشته است. برای مثال حکومت چندحزبی پس از انتخابات سال ۱۹۹۱ به علت عدم توجه به اصلاحات از درون با چالش جدی مواجه گردید و در این راستا، برخی گروه‌های اجتماعی دموکراسی‌خواه که برای پیروزی بر حکومت تک‌حزبی مبارزه کرده بودند طی تظاهرات گسترده‌ای در نظام چندحزبی خواستار اصلاح ساختاری شدند و در بسیاری موارد جامعه آفریقایی در جریان مسیر ناصحیح اصلاحات مجدداً به حکومتی دیکتاتور منش برمی‌گردد. بازگشت حاکمان نظامی در سیرالئون، نیجریه، گینه و بروندي در دهه ۱۹۹۰ نمونه‌هایی از این دست می‌باشد.

۱. بخشی از سخنرانی دانیل آراپ موئی رئیس جمهور سابق کنیا در مراسم دهمین سالگرد تاسیس حزب کانو (۱۴ اکتبر ۱۹۸۸).

## دموکراسی و سیاست خارجی در آفریقا (مورد غنا)

بطور کلی پس از آغاز موج فزاینده دموکراسی در آفریقا، سیاست خارجی نیز به تبع آن با اهداف خاص توسعه انسانی و در راستای دموکراتیزه نمودن سیاسی تحولات خود را به همراه داشت. در این میان و به عنوان نمونه کشور غنا مورد بررسی موردی این مقاله انتخاب گردیده است. در این نوشتار خواهیم دید که چگونه فرایند دموکراسی اثرات مستقیم و مثبتی بر تحولات سیاست خارجی آفریقا دارد.

### سیاست خارجی غنا

۱. دوران جنگ سرد (۱۹۸۰-۱۹۵۷)

۲. ۱۹۸۳ تاکنون

تا سال ۱۹۸۱، غنا فاقد ثبات سیاسی بود. طی دوران بیست ساله اول استقلال، کشور فوق هشت رژیم حکومتی را پشت سر گذاشت که از این تعداد فقط سه رژیم بصورت برگزاری انتخابات برگزیده شده بودند و پنج رژیم دیگر از طریق کودتای نظامی تغییر یافتند. آنچه در تعیین سیاست خارجی حکومت‌ها مهم می‌نمود در واقع طرز فکر یا ایدئولوژی رهبرانی بود که به ویژه از اواخر دهه ۸۰ در صدد بسط دموکراسی در کشورشان بودند. در دوران رهبری قوام نکرومه و دو جانشین بعدی او سیاست خارجی بیشتر به سمت و سوی غرب و آمریکا بود. بعد از سال ۱۹۸۱ رئیس‌جمهور "رالینگز" سیاست خارجی را بیشتر متمایل به کشورهای تندرو چون کوبا، کره شمالی، چین و شوروی سابق نمود. دولت رالینگز در برابر بحران اقتصادی ناشی از بازار غرب، مخالفت تمام عیار خود را با غرب بطور کلی و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بطور خاص اعلام نمود. سیاست خارجی دوران فوق باعث تلاش در پایان بخشیدن کنترل اقتصادی توسط غرب

گردید. در دوره دوم سیاست خارجی غنا بعد از سال ۱۹۸۳ حکومت تصمیم به نوعی رنسانس اقتصادی در کشور گرفت تا در واقع رهایی از اقتصاد غرب را برای مردم به ارمغان آورد. در این راستا نوعی گرایش‌ات سوسیالیستی منتج از تفکرات آفریقایی در غنا باعث تمایل روابط بیشتر با کشورهای غیرغربی گردید. البته در این میان نقش حمایتی کشورهای شرقی چون شوروی سابق بی‌اثر نبود که خود باعث رهایی اقتصاد غنا از وابستگی به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گشت.

عامل دوم در واقع شکست ایدئولوژی سوسیالیسم شوروی سابق و لیبرالیسم نو در جهان بود. بحران اقتصادی سالهای ۸۳-۱۹۸۲ و اثرات آن باعث گردید تا دولت رالینگز سیاست تشویق بازار آزاد و برنامه انطباق ساختاری را پیش بگیرد. آنچه در غنا اتفاق افتاد همکاری توسعه اقتصادی و دموکراسی بود که باعث سقوط دیکتاتوری در کشور گردید. لذا فشارهای داخلی بین‌المللی باعث گردید تا فضای لیبرالیسم در امور سیاسی غنا حاکم شود و بر یازده سال حکومت نظامی پایان بخشد. حکومت رالینگز در راستای اصلاح ساختار سیاسی، کنگره دموکراتیک ملی را به عنوان حزبی سیاسی از حکومت نظامی پیشین بوجود آورد (NDC)، از طرف دیگر روابط خارجی درون قاره‌ای غنا با ۵۳ کشور آفریقایی و اتحادیه آفریقا نقش اساسی غنا را در سیاست خارجی نشان می‌دهد. هر چند توسعه اقتصادی نه تنها در غنا بلکه در کل قاره آفریقا پیش شرط اساسی توسعه دموکراسی و تعیین نوع روابط بین‌المللی می‌باشد.

### دموکراسی و جهانی شدن در آفریقا

دقیقاً از زمان پایان جنگ سرد توجه جهان بسوی توسعه دموکراسی جلب شده و اواسط دهه ۷۰ برای جهان و اواخر دهه ۸۰ برای آفریقا پدیده دموکراسی تغییرات زیادی



را ایجاد کرده است. بی‌تردید یکی از عوامل مهم در توسعه دموکراسی جهانی شدن اقتصاد از یکسو و روابط دو سویه و قوی تحولات سیاسی و اقتصادی است. رشد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بطور سرسام‌آوری فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده و تعیین کننده سطح دموکراسی در نقاط گیتی شده و در این میان برخی از آگاهان سیاسی ضمن توجه فراوان به این مسائل دقت زیادی را روی "عامل انسانی" در پروسه جهانی شدن، توسعه دموکراسی و اقتصادی داشته‌اند. Richard Sandbrook<sup>۱</sup> در مقطع زمانی که ثبات دموکراسی در اکثر کشورهای آفریقایی با تردید روبرو بود بیان داشت که تحکیم وضعیت دموکراسی شامل نهادینه ساختن سازمان‌ها به روالی است که به ضرورت صراحت، تفاهم و پاسخگویی از جانب دولت را بدنبال داشته باشد.

یکی از اندیشمندان آفریقایی به نام "Mike Oquaye"<sup>۲</sup> در خصوص دموکراسی

پایدار در آفریقا می‌گوید:

« دموکراسی شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نگرش‌ها بوده و به بیانی همان اصول و قوانین اعمال رفتار انسانی است که هرگز بدون ساختار عقیدتی نمی‌تواند به هدف خود برسد. در قاره آفریقا لازم است قبل از توسعه دموکراسی حکومتی، اندیشه و عقیده آزاد تقویت گردد و این مهم جز از طریق آموزش سیاسی ممکن نیست. و نظر به اینکه اغلب مردم آفریقا نمی‌توانند خود را با دولت دموکراتیک وفق دهند لذا دموکراسی

۱. Richard Sandbrook، استاد علوم سیاسی دانشگاه تورنتو در کانادا

۲. Mike Oquaye، استاد علوم سیاسی دانشگاه غنا، وزیر انرژی، سفیر سابق غنا در هند و صاحب

آثاری در زمینه مسائل سیاسی (دموکراسی) در غنا

نمی‌تواند در مرحله اولیه برای آنها مفید حال باشد. بنابراین لازم است در نخستین قدم اخلاق مدنی و حس مسئولیت در آنها زنده شود.»<sup>(۱۰)</sup>

## موانع دموکراسی در آفریقا

### ۱- قدرت طلبی

همانگونه که قبلاً به اختصار سخن رفت، هر چند صدای دموکراسی یا موج سوم دموکراسی به قاره آفریقا رسیده لیکن سیاستمداران کمتر اجازه فعالیت دموکراسی را در کشورشان می‌دهند. و اگر چه برگزاری انتخابات در اکثر جوامع آفریقایی انجام می‌شود اما قدرتمندان با سوء استفاده از مسائلی چون قومیت و ... در صدد حفظ قدرت هستند.

برای مثال "هنگامی که رهبری الجزایر در سال ۱۹۹۲ تهدیدی علیه قدرت خود احساس کرد، دومین دور رأی‌گیری را که به احتمال قوی به اکثریت مطلق پارلمانی جبهه نجات اسلامی می‌انجامید لغو نمود. اگر چه اختلافات اساسی در الجزایر نه میان گروه‌های قومی بلکه بین عقاید بر سر مطلوبیت یک حکومت اسلامی است، این موضوع مشکل اصلی بر سر راه دموکراسی در کشورهایی که قشربندی‌های اجتماعی بر مبنای خطوط مذهبی یا قومی عمیق‌تر می‌شود را روشن می‌نماید. در نبود شرط لازم امنیت دو طرفه گروه‌های درگیر انتخابات را به عنوان بازی با حاصل جمع صفر تلقی می‌نمایند که در آن برنده بازی تمام صحنه را تصاحب می‌کند. مانند کشورهای کنیا و غنا در سال‌های اخیر، اغلب انتخابات به عنوان فرصت مناسبی برای سیاستمداران جهت بهره‌برداری ماهرانه از قومیت به منظور حفظ قدرت در نظر گرفته می‌شود."<sup>(۱۱)</sup>

۱. البته این نظر شخصی وی است. مردم آفریقا اخلاق دموکراسی را از پیش و در مسیرها مبارزه علیه استعمار غرب آموخته بودند.

## ۲- کاهش مشارکت

” بطور کلی مشارکت در قاره آفریقا حداقل در دو دهه بعد از استقلال (۸۵-۱۹۶۵) کاهش یافت و ورود موج دموکراسی به این قاره توانست کمکی را به تحول توسعه دموکراسی بنماید. هر چند مشارکت موج دموکراسی به این قاره توانست کمکی را به تحول توسعه دموکراسی بنماید. هر چند مشارکت عمومی در سیاست‌های قبل و بعد از استقلال به اوج خود رسیده بود اما روندهایی که باعث کاهش مشارکت در آفریقا شده عبارتند از:

بطور کلی مشارکت در قاره آفریقا حداقل در دو دهه بعد از استقلال (۸۵-۱۹۶۵) کاهش یافت و ورود موج دموکراسی به این قاره توانست کمکی را به تحول توسعه دموکراسی بنماید. هر چند مشارکت عمومی در سیاست‌های قبل و بعد از استقلال به اوج خود رسیده بود اما روندهایی که باعث کاهش مشارکت در آفریقا شده عبارتند از:

تلاش نسبتاً موفق برای تمرکز بخشیدن به قدرت و اقتداری که پدید آمده سیستم بود.

- سازش، سرکوب یا صرفاً توقف رشد و نمو احزاب و انجمن‌های خودمختار (ضعیف)

- محدودیت استقلال مطبوعات
- ناتوانی احزاب منفرد در کسب یا حفظ حمایت گسترده
- الگوی همیشه حاضر کودتای نظامی<sup>(۱۲)</sup>

## ۳- انشعاب استعماری

قدرت‌های اروپایی با ایجاد مرزهای کاملاً دلخواهانه در سرزمین‌های تحت مالکیت خود، اقوام را از یکدیگر گسسته و جمعیت‌های دارای زبان واحد را از هم جدا

کرده‌اند و بدین ترتیب نطفه ستیز و اختلاف را در بطن دولت‌های پس از استعمار کاشته‌اند ... امروزه این مسائل به شکل دیگری مطرح است. بویژه هنگامی که مسأله دموکراتیک را به موضوع کشمکش برانگیزی میان جمعیت‌های گوناگون تبدیل می‌کند که بناچار هر کس نگران حفظ منافع خویش است.

استعمار نوین در دوران کنونی با حمله بر دموکراسی آفریقا آن را آسیب‌پذیر ساخته و از شیوه‌هایی چون "برنامه‌های انطباق ساختاری" که در واقع تحمیل سیاست‌های مالی غرب بر آفریقا است بهره‌جویی می‌کنند و البته کشورهای آفریقایی هم به جهت بحران اقتصادی و عدم تجربه سیاسی لاجرم نمی‌توانند از سلطه غرب به آسانی رهایی یابند.

#### ۴- الگوی دموکراسی غربی

تسلط سیاسی - اقتصادی غرب چه قبل و چه بعد از استقلال کشورهای آفریقایی، همه ارکان فرهنگی و اجتماعی این قاره را تحت تأثیر قرار داد. در دوران استعمار جدید با استفاده از ظواهر زیبایی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود آفریقا را در امان نگذاشت و هنگامی که بعد از خاتمه جنگ سرد و فروپاشی نظام سوسیالیستی شرق، موج دموکراسی‌خواهی به ویژه در روند جهانی شدن تمام جهان را در نوردید، سران استعمار به این فکر افتادند که الگوی دموکراسی غرب را به قاره آفریقا رهنمون شوند. جوامع آفریقایی هم زمان با تغییر شکل استعمار، از سویی با مفهوم دموکراسی غربی که در تضاد با سنت‌های دیرینه آنان بود و از سوی دیگر با آن دسته از روشنفکران و سیاستمداران خود که الگوی دموکراسی غربی را تنها راه نجات آفریقا می‌دانستند به مبارزه پرداخت.<sup>(۱۳)</sup>

## نتیجه: راهکارهای توسعه دموکراسی در آفریقا

امروزه، مردم قاره آفریقا بهتر از هر زمان تجربه دموکراسی را به عنوان بهترین شیوه سامان دهی به زندگی سیاسی خود دریافته‌اند. عناوین روزنامه‌ها چندسال اخیر کشورهای آفریقایی حاکی از وزش نسیم افزایش درخواست مردم از فضای آزاد و حیات رها شده از هر گونه استعمار است. شاید کمتر رژیمی را بتوان از میان ۵۳ کشور آفریقایی یافت که مخالف دموکراسی باشند. به اعتقاد "رابرت کوپر" عضو اداره خدمات دیپلماتیک بریتانیا، برقراری دموکراسی مستلزم هویتی مشترک و احساس قوی تعلق در میان شهروندان است.<sup>(۱۴)</sup>

لذا با عنایت به نظر ضرورت هویت‌یابی و نیاز همبستگی قوی در میان جوامع آفریقایی در مسیر وصول به دموکراسی و بر اساس شرایط، ویژگی‌ها و موانع اساسی نیل به مراحل دموکراسی در صدیدیم تا بتوان برخی راه‌کارهای کلیدی را از میان آنچه مطرح گردید استنتاج نمود:

الف - هر چند هنوز جوامع آفریقایی از داستان واقعی تنش‌های قومی، فساد سیاسی و انواع بحران‌ها رهایی نیافته‌اند اما شایسته است تا دولت‌های مزبور ضمن اجرای سیاست‌های مدیریت بحران، توان افزایش آگاهی‌های سیاسی را در چالش حکومت و احزاب مخالف را بخوبی در نظر گیرد. بی‌شک تداوم ارتباط قوی دولت و مخالفان از یکسو و تقویت گفت‌وگو بین عامه و نخبگان خواهد توانست ریشه‌های نهال دموکراسی را از بعد آگاه‌سازی آبیاری نماید.

ب - تقویت نهادهای سیاسی در آفریقا در مقایسه با سایر مناطق در حال توسعه جهان یکی از روش‌های تقویت دموکراسی پایدار است. محدودیت امکانات و توان‌مندی‌های نهادهای سیاسی کشورها به عنوان بازتاب پدیده فقر که باعث کاهش

سیاست رفاه اجتماعی و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی می‌شود نهادهای سیاسی را با ضعف ساختاری روبرو می‌سازد.

ج - نفوذ عمیق استعمار در آفریقا مردم این قاره را با ویژگی‌های جامعه مدنی کاملاً جدا ساخته و فرهنگ و ارزش‌های بومی را سخت تحت تأثیر قرار داده و منابع حیاتی تغذیه کننده جامعه مدنی را در تداوم استعمار نو بسیار ناتوان ساخته است. تقویت امکانات آموزشی، کاربایی، بهداشت و سایر خدمات اساسی زندگی در آفریقا چاره‌ساز وصول به مقصود است. ضعف احزاب سیاسی از یکسو و کم‌رنگی تقاضاهای سیاسی از سوی جامعه خود بحران را تشدید نموده است. لیک، امروزه با وجود تأثیرات منفی دیرینه استعمار، شاهد تحولات مثبتی در برخی نقاط آفریقا در خصوص نضج جامعه مدنی هستیم. وضعیت آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، رشد مشارکت مردمی اوگاندا پس از سالها جنگ داخلی، حیات نوین سیاست‌های چندحزبی در غنا بویژه پس از پایان حکومت نظامی و ... نمونه‌هایی از شکوفایی دموکراسی (جامعه مدنی) در این قاره محسوب می‌شوند.

د - نفوذ قدرت‌های غربی در سیاست داخلی آفریقا خود باعث تضعیف ساختاری دموکراسی است. برای مثال، قدرت‌های اروپایی جهت حفظ و گسترش سرمایه‌های خود ژنرال موبوتوسه سه سه سکو تا سال ۱۹۹۶ در قدرت نگهداشتند.

متقابلاً سیاست‌های جنجالی رابرت موگابه در ایستادگی با استعمار انگلیس در سالهای اخیر دو روی سکه‌ای هستند که هر یک به نوعی رشد دموکراسی در آفریقا را به چالش می‌کشد.

ه - ضرورت سرمایه‌گذاری همه جانبه در مدیریت توسعه فرهنگ، سیاست و اقتصاد آفریقایی با توجه به منابع غنی موجود در قاره.

۱. ارائه سیاست‌های لازم اقتصاد کلان همراه با کسری بودجه پایدار و نرخ ارزهای واقع‌بینانه
۲. فراهم ساختن سیاست‌ها و فضای آزادیبخش خصوصی
۳. کوشش دولت‌ها در مدیریت بر نظارت مستقیم بر تولید کالاها و خدمات خصوصی
۴. سرمایه‌گذاری‌های مناسب در امور زیربنایی و منابع انسانی
۵. تشکیل و تقویت سازمان‌های منطقه‌ای با هدف گسترش سیاست اقتصاد آزاد
۶. جذب سرمایه و مشارکت با سرمایه‌گذاران خصوصی (آفریقای جنوبی - نیجریه)
۷. ضرورت برنامه‌ریزی کنترل جمعیت با توجه به پیش‌بینی جمعیت یک میلیارد و یکصد میلیون نفری آفریقا تا سال ۲۰۲۵.<sup>۱ (۱۵)</sup>
۸. کنترل همه جانبه بیماری‌های همه‌گیر (ایدز)<sup>۲</sup> با کمک سازمان‌های بین‌المللی
۹. کنترل امنیتی دولت در کاهش منازعات، درگیری‌ها، جرائم و معضلات
۱۰. نگرش جدی دولت‌ها به مشکل تغییر مناطق مرزی با توجه به پیامدهای منفی جنگ‌های داخلی
۱۱. تقویت وضعیت اقتصادی منطقه و بخصوص کاهش بیماری و فقر
۱۲. کاهش تأثیرات شکاف اجتماعی، سیاسی از طریق نهادینه کردن نظام‌های سیاسی (رعایت حقوق بشر و اقلیت‌ها و ایجاد فضای آزاد اندیشه)
۱۳. تدوین سیاست‌های نوین آفریقا در مقابل پدیده جهانی شدن

---

۱. تأثیر مستقیم افزایش جمعیت سیاسی است. در سومالی، رواندا، به عنوان نمونه فشار جمعیت، نهادهای سیاسی را شکننده و پیامدهای گرسنگی، تودهای، مهاجرت و جنگ‌های داخلی را به همراه دارد. (۱۶)

۲. از سی و چهار کشور که در حال حاضر بیشترین آمار مبتلایان به ایدز را دارند، بیست و نه کشور در آفریقای جنوب صحرا واقع هستند.

منابع

1. Journal of Democracy, October 2004, p. p:147-158 ( The Alternation effect in Africa: Michael Bratton )
۲. استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی امریکا، چاپ سوم، نشر ابرار، ۱۳۸۲، ص ۱۸۴.
۳. مویر ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه میرحیدر دره و صفوی سید یحیی، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول، ۱۳۷۹- ص ۳۴۱.
۴. واینر مایرون، ساموئل هانتینگتون، درک توسعه سیاسی، پژوهشگاه مطالعات راهبردی، ص ۴۲.
۵. کاستلز مانوئل - عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای - ترجمه علیقلیان احمد و خاکباز افشین، ج ۱، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۱۷۰-۱۶۷.
۶. میر جلال، مباحث اساسی اقتصاد توسعه، ترجمه آزاد (ارمکی) غلامرضا، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰.
7. Burnell Peter & Randall Vicky, Politics in the Developing World Oxford U.S.A , 2005,p.p:264-274.
8. P.okoth Godfrey: Africa at the beginning of the 21<sup>th</sup> century- nairobi,2000
- 9.T.ARAP Moi:Which way Africa? Kenya- 1997
10. Globalization and Human Factor, p:187
۱۱. تیمونی دی سیک، تقسیم قدرت و میانجی‌گری بین‌المللی در منازعات قومی، ترجمه عطارزاده مجتبی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۷۵.
۱۲. واینر مایرون، ساموئل هانتینگتون، همان مأخذ، ص ۱۵۲.
۱۳. ارمه کی، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه ثاقب‌فر مرتضی، نشر ققنوس، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۷۰-۶۴
۱۴. همان
۱۵. پلانتر مارک، جهانی شدن، قدرت و دموکراسی، ترجمه فیضی سیروس و رشیدی احمد، نشر کوپر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۸۵.
۱۶. فورن جان، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها- ترجمه ارشاد فرهنگ، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵.